

# قرآن و پلورالیزم

محمدحسن قدردان قراملکی

## تأملی بر مقاله: «همسخنی بین اسلام و اهل کتاب»<sup>۱</sup> از کتاب قرآن پژوهی

کتاب قرآن پژوهی، نوشته محقق ادیب آقای بهاء الدین خرمشاهی، مشتمل بر مقالات سودمند و مفیدی در موضوعات قرآنی است. یکی از مقالات آن به نام «همسخنی بین اسلام و اهل کتاب»، به تبیین موضع قرآن مجید در رابطه با یکی از مسایل مهم کلامی و فلسفه دین عصر حاضر یعنی «پلورالیزم» پرداخته است. مؤلف محترم در این مقاله، برای اثبات مدعای خود (بقاء حقانیت ادیان پیشین = پلورالیزم) بعد از تبیین و تقریر دلالت آیاتی که از منظر ایشان می تواند دلیل یا مؤید پلورالیزم باشد، به جرح و نقد آیات مخالف پلورالیزم پرداخته است. به نظر می رسد مؤلف محترم در هردو طریق [استنتاج پلورالیزم از قرآن و خدشه در آیات مخالف]، ره به خطا برده است. ما در این

مقاله، در جهت تکمیل مباحث و تحقیقات، در مقوله «پلورالیزم»، به تبیین بعضی ضعفها و کاستیهای مقاله مزبور می پردازیم و طالبان تبیین و نقد پلورالیزم را، به مقالات دیگری در این زمینه ارجاع می دهیم.<sup>۲</sup>

### تأمل اول

آقای خرمشاهی، در ابتدای مقاله، به حق از کار برد کلمه «دیالوگ» که کلمه فرنگی است اظهار نارضایتی می کند و پیشنهاد می کند که بجای آن، از کلمه مفهوم و سرراست فارسی استفاده شود:

«بنده در اینجا دست کم پنج معادل برای دیالوگ و بجای آن

پیشنهاد می کنم: (۱) گفت و گو، (۲) همسخنی، (۳) همپرسه، (۴)

مفروضه، (۵) تفاهم، البته معادل چهارمی، چون عربی است قابل

توصیه نیست و معادل پنجم هم تفسیر و ارزشگذاری در بردارد».<sup>۲</sup>

به نظر می رسد که معادل پنجمی، یعنی تفاهم همان اشکال چهارمی را دارد،

منتهی تفاهم، برعکس مفروضه، در زبان فارسی شیوع و رواج یافته است و لکن

این موجب نمی شود که ما آن را فارسی تلقی کنیم.<sup>۳</sup>

علاوه بر این، معادل دومی (همسخنی)، نیز مانند معادل پنجمی متضمن

معنای تفسیر و ارزشگذاری است چرا که همسخنی معمولاً و اکثراً در جایی

استعمال می شود که در آن نوعی روح تفاهم و همدلی حاکم باشد.

### تأمل دوم

نویسنده محترم مقاله، نسخ ادیان گذشته توسط اسلام و همچنین دعوت

قرآن مجید از پیروان ادیان دیگر برای پذیرش اسلام را پذیرفته و آن را از

مسئلمات می داند:

«در این که اسلام ناسخ ادیان پیشین است، جای بحث و تردیدی

نیست».<sup>۵</sup>

«و نیز این مسلم است که خداوند بارها در قرآن مجید اهل کتاب را

دعوت به اسلام آوردن می فرماید».<sup>۶</sup>

برای آگاهان علوم قرآنی روشن است که معنای نسخ عبارت از سرآمدن و انقضای حقانیت آیین و دینی، توسط شریعت دیگر که از سوی خداوند به دست پیامبری انجام می‌گیرد است. لازمه نسخ این است که پیروان دین منسوخ، روی از شریعت سابق برتافته و به شریعت نوظهور اقبال و رویکرد داشته باشند. بر این اساس، خداوند متعال در قرآن مجید از پیروان ادیان دیگر می‌خواهد که دست از آیین پیشین خود شسته و آیین مبین اسلام را برگزینند، لازمه قول به نسخ و دعوت از پیروان ادیان دیگر این است که حقانیت ادیانی مانند یهودیت و مسیحیت بسرآمده و دیگر با ظهور اسلام نمی‌توان ادیان دیگر را بالفعل دین حق و پیروانش را سالکان صراط مستقیم توصیف کرد.

بلی اگر کسی ناسخ بودن اسلام را انکار کند، می‌تواند ادیان الهی را در عرض هم، ادیان حق بنگارد، اما از آنجا که نویسنده مقاله خوشبختانه هر دو مبنا (نسخ و دعوت به اسلام) را مسلم می‌داند جای تعجب است که چگونه بدون توجه و عنایت به آن، از پذیرش لوازم آن (عدم حقانیت ادیان دیگر) سرباز می‌زند و می‌نویسد:

«اهل کتاب از آنجا که اهل کتاب هستند چنانکه همین عنوان احترام‌آمیز و حقانیت اهل کتاب را نشان می‌دهد مؤمن و برحق‌اند؛ اگر انتقادی متوجه آنهاست از این جهت نیست، بلکه از جهت عدول از صراط مستقیم ایمان و غلو در دین است».<sup>۷</sup>

درباره ادعای برحق بودن اهل کتاب و عدم انتقاد الهی از تدین و التزام آنها به ادیان خود، باید گفت که: انتقاد الهی از پیروان ادیان دیگر اولاً و بالذات متوجه عدم پذیرش اسلام و بقای آنها بر ادیان منسوخ است و خداوند متعال آن را در آیاتی با عناوین مختلف چون تهدید به عقاب اظهار می‌کند:

یاایها الذین اوتوا الكتاب امنوا بما نزلنا مصدقاً لما معکم من قبل ان نطمس وجوهاً فنردّها علی ادبارها او نلعنهم كما لعنا اصحاب السبوت وکان امر الله مفعولاً (نساء، ۴/۴۷)

در این آیه شریفه علت کیفر و لعن الهی، به عدم گرویدن به اسلام و نه انحراف اهل کتاب از اصول دینی ذکر شده است. از این رو اولاً این که اهل کتاب

مؤمن و برحق اند، مخالف نسخ و دعوت به اسلام است و ثانیاً این که انتقاد الهی به خاطر بقاء اهل کتاب بر کتاب خود نیست، مخالف صریح آیه فوق و آیات دیگر است.

بلی قرآن مجید از اهل کتاب می خواهد که اگر مشرف به دین اسلام نشدند لا اقل دست به تحریف اصول و مبادی توحیدی دین خود نزنند و در آیین خود پایدار بمانند و لکن این اراده و خواست الهی ثانیاً و بالتبع است، اینجاست که به نظر می رسد صاحب مقاله بین طلب بالذات و بالتبع را خلط کرده است و بی مهابا از قلم تراوش کرده است که اهل کتاب مؤمن و برحق اند و متأسفانه آن را نیز استناد به آیاتی کرده است.

### تأمل سوم

آقای خرمشاهی، هر چند اصل مسلم نسخ را می پذیرد و لکن ظواهر و توالی ادله و استشهادشان عکس آن را نشان می دهد، چنانکه می گوید:

«دشوارترین سئوالی که در این زمینه می توان کرد این است که آیا خداوند مقرر داشته است که پس از ظهور اسلام، ادیان دیگر از جمله یهودیت و مسیحیت به کلی دعاوی خود را از دست بنهند و سر تسلیم به آستان اسلام بگذارند یا خیر؟ پاسخ به این سئوال نفیاً و اثباتاً دشوار است و مستلزم بحث های دراز دامن کلامی و حتی فلسفی (فلسفه دین) است.»<sup>۸</sup>

### ادله اثباتی صاحب مقال:

سپس ایشان در مقام مدلل کردن مدعای خود (بقاء حقانیت ادیان پیشین = پلورالیزم دینی) به آیات مختلفی استناد می کند که در اینجا به تحلیل و ارزیابی آن می پردازیم.

### الف) آیات دال بر اختلاف شرایع

۱. لو شاء الله لجعلهم امة واحدة ولكن لیبلوکم فی ما اتیکم (مائده، ۴۸/۵)

۲. ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولا يزالون مختلفين \* الا من

رحم ربك ولذلك خلقهم (مود، ۱۱/۱۱۸-۱۱۹)

۳. ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة ولكن يدخل من يشاء في رحمته

(شوری، ۸/۴۲)

در استناد به آیات فوق نکات ذیل درخور تأمل است.

۱. نکته اول این که آیات فوق در مقام اخبار از تعداد شرایع و ادیان گذشته خصوصاً یهودیت و مسیحیت است و به مدعای حقانیت ادیان مختلف دالیتی ندارد.<sup>۹</sup> بنابراین نمی توان از صرف تعدد و تكثر شرایع در ادوار گذشته، تعدد و بقاء حقانیت آن را نیز در ازمنه دیگر مثلاً عصر ظهور پیامبر اسلام استنتاج کرد. اما این که موضع قرآن در این باره چیست؟ آن را می توان از آیات دیگر مانند آیات دال بر نسخ و دعوت از اهل کتاب به اسلام به دست آورد.

۲. با تأمل در آیه ۴۸ سوره مائده می توان آن را دلیل و شاهد بر عکس مدعای مستدل عنوان کرد، زیرا خداوند در ابتدای آیه، از قرآن مجید به وصف «مُهَيِّمِن» یاد می کند:

وانزلنا اليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب و مهيمناً

عليه.

معنای «مُهَيِّمِن» همان گونه که صاحب مقال ترجمه کرده است به معنای «حاکم» و سیطره قرآن بر کتب آسمانی پیشین است، که از آن تفوق و برتری قرآن مجید نسبت به کتب دیگر استفاده می شود.

۳. نکته سوم که درخور تأمل و مذاقه بیشتر است، اینست که: تأمل در آیات فوق ما را به این رهیافت رهنمون خواهد کرد که آیات فوق به این نکته اشاره نمی کند که خداوند اگر می خواست ادیان و شرایع را یکی قرار می داد تا مدعی از عدم تعلق اراده الهی به وحدت ادیان و شرایع، مطلوبیت و در نتیجه حقانیت تكثر شرایع و مناهج را استنتاج کند. بل منظور و مراد از «امة واحدة» همان گونه که به این نکته ظریف علامه طباطبائی اشارت دارند:<sup>۱۰</sup> مساوات و یکنواختی در برخوردارگی از نعمتها و استعدادات الهی بریکایک بنی آدمی است؛ یعنی اگر خداوند می خواست استعدادات و فهم خود را بر بندگانش یکسان قرار می داد و

امت از این لحاظ یکنواخت و واحد بودند و لکن خداوند چنین روا نداشت بل قابلیت های مختلفی به انسانها اعطا فرمود تا زمینه امتحان الهی و تکامل و شرایع مختلف فراهم آید و بدین گونه انسان به قلّه فلاح و سعادت نایل آید.

بر این اساس بین شرط و جزاء در هر سه آیه تناسب و انطباق وجیهی بوجود می آید و در صورت تفسیر شرط بر تعدد شرایع تطبیق جزاء بر شرط مشکل می شود، توضیح این که:

در آیه ۴۸ مائده بنابر اراده تکرر و اختلاف استعدادها، جزاء یعنی امتحان الهی متناسب با شرط بل ثمره آن بشمار می رود، چرا که با اختلاف استعدادها و نعمت های الهی مسأله امتحان به میان می آید، به دیگر سخن، موضوع امتحان بر محور اختلاف قابلیتها و عطایا می چرخد و اگر قرار است امتحانی در بین باشد فرقی بین وجود یک شریعت یا شرایع متکثر نیست، در حالی که خداوند جزاء (امتحان) را متفرع بر شرط کرده است و از این معلوم می شود که مراد از شرط، اختلاف استعدادها و عطایا است نه اختلاف شرایع، تا تفریع جزاء بر شرط خالی از تناسب نباشد.

اما درباره جزاء در آیه ۱۱۸ سوره هود «ولایزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم» باید گفت که اختلاف و عدم ثبات مردم از حیث ایمان و کفر و به دنبال آن تحول فیض و رحمت الهی بر عده ای محدود، معلول و نتیجه اختلاف مردم از حیث استعداد (طینت مومن و کافر که در بعض روایات است) و شرایط دیگر است، نه معلول اختلاف شرایع، چرا که تکرر شرایع می تواند موجب اختلاف و چند دستگی مردم از حیث انتخاب شریعت باشد که بر حسب فرض، هر یک نیز برحق و مطلوب یاری تعالی است و از این جهت ایرادی متوجه گزینشگران نیست تا خداوند در جزای آیه از اختلاف آنان و به دنبال آن شمول رحمتش بر عده ای خاص و عدم شمول آن بر عده ای دیگر سخن بگوید، نکته دیگر این که تفسیر مختار از شرط، می تواند غایت آفرینش «ولذلک خلقهم» باشد، و گر نه در تعیین مشار الیه «لذلک» دچار مشکل خواهیم بود، که تفسیر آن را باید در کتب تفسیر جست.

## ب) آیات دال بر تعدد شاهد در قیامت

نویسنده محترم مقاله، در استناد به آیات الهی در بخشی دیگر، به آیاتی تمسک می‌کند که در آنها از تكثر گواهان و شاهدها - که از میان امت های مختلف هستند مانند انبیاء عظام - خبر می‌دهد.

۱. فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيداً (نساء،

(۴۱/۴)

۲. ويوم نبعث في كل امة شهيداً عليهم من انفسهم وجئنا بك شهيداً

على هؤلاء (نحل، ۸۹/۱۶)

۳. يوم ندعو كل اناس بامامهم (اسراء، ۷۱/۱۷)

۴. وتري كل امة جائية كل امة تدعى الى كتبها اليوم تجزون ما كنتم

تعملون (جاثية، ۲۸/۴۵)

۵. واشرقت الارض بنور ربها ووضع الكتاب وجئ بالنبيين والشهداء

وقضى بينهم بالحق وهم لا يظلمون (زمر، ۶۹/۳۹)

ایشان درباره استدلال به آیات فوق می‌گوید:

«تأييد ضمنی ادیان دیگر و قبول کثرات ادیان، از این حقیقت هم

برمی‌آید که در قرآن بارها چنین تعبیر و توصیف شده است که در

قیامت از هرامتی شاهدهی که انبیاء و پیشوایان آن امت‌اند، در

عرصه محشر حاضر می‌گردند و حضرت رسول ﷺ هم شاهد امت

اسلام است.<sup>۱۱</sup>»

در نقد این استدلال باید گفت که کسی در اصل وجود اختلاف امتهای و شرایع

و پیامبران در طول تاریخ و همچنین این که امتهای گذشته با پیامبران خویش

محشور خواهند شد، تردیدی نکرده است اما این که شرایع موجود و متعدد نیز

در قیامت جامه حق برتن خواهند داشت، آیات فوق از دلالت بر آن به کلی ساکت

است، بل می‌توان از آیات فوق برتری اسلام و پیامبر آن را بر ادیان و پیامبران

دیگر ثابت کرد، چرا که در دو آیه اولی شاهد بودن پیامبر اسلام جداگانه و به

صورت شاهد برشاهدهای توصیف شده است که از آن حداقل برتری اسلام فهمیده

می‌شود. از مطالب گذشته ضعف استناد نویسنده به آیه ۲۵ سوره سجده و ۷

سوره جاثیه نیز روشن می شود و نیازی به تکرار نیست.

### ج) آیه داعی اهل کتاب به توحید

آقای خرمشاهی در بخش پایانی برای اثبات مدعای خود، به آیه ۶۴ سوره آل عمران اشاره می کند:

«قل يا اهل الكتاب تعالوا الي كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً دون الله»

وی آن را با آب و تاب بسیار ذکر می کند و از آن به «ماده واحد الهیات جهانی»، «جان و جوهر دین و ایمان» و «بیانیه ایمان» یاد می کند<sup>۱۲</sup> و از سکوت و کم التفاتی مفسران نسبت به این آیه خود را در تحیر می بیند.<sup>۱۳</sup>

از مطالب گذشته نیز ضعف این استناد برخواننده فهیم روشن شد که اگر بخواهیم از این آیه برای ایجاد فضای تفاهم و گفت و گو بین الادیان استفاده کنیم واقعاً آیه بسیار مهم و شالوده مباحث مربوطه خواهد بود.

اما اگر بخواهیم این آیه را دلیل و شاهدهی برای حقانیت تورات و انجیل تلقی کنیم این برخلاف مدلول و روح کلی آیه شریفه است، چرا که همان گونه که مستدل تذکار داده است، آیه به واقعه مباهله و دعوت پیامبر اسلام از اهل کتاب برای گرویدن به اسلام مربوط است که لازمه مباهله و فرستادن لعن و درخواست کیفر و غضب الهی بر اهل کتاب؛ عدم تایید حقانیت اهل کتاب در عرض اسلام است؛ و گرنه مسأله مباهله لغو خواهد بود.

آیه فوق با انکار اسلام و انصراف اهل کتاب از مباهله نازل شد و اهل کتاب که هم از پذیرفتن اسلام و هم مباهله امتناع کرده بودند و در حقیقت وجود آنها از روح و گوهر ایمان که تسلیم و انقیاد محض ربوبی است و در عصر رسالت با پذیرفتن اسلام تحقق می یابد، تهی و خالی است، با این حال خداوند تعالی به خاطر علاقه شدید خود به هدایت بندگان باز از آنان حداقل هدایت یعنی عدم آلودن دین خود به شرک را می خواهد و آنان را به اصل توحید که هرم ادیان آسمانی است فرا می خواند. بنابراین نمی توان از این فراخوانی به حقانیت طریق اهل کتاب را استنتاج کرد.



## تأمل چهارم

آقای خرمشاهی در بخش دیگری از نوشتارش در جهت اثبات مدعای خود به جرح و نقد دلالت آیاتی می پردازد که ظواهر آنها نافی پلورالیزم و انقضای حقانیت ادیان دیگر است، در اینجا برای روشن شدن بیشتر، ابتداء به گزارش و تقریر دلالت آیات مزبور می پردازیم. سپس به استدلال های ایشان خواهیم پرداخت.

## آیات دال بر غلبه اسلام بر ادیان دیگر

خداوند متعال در مواضع متعدد سخن از غلبه نهایی دین اسلام بر تمامی ادیان و مکاتب، اعم از الهی و غیر الهی به میان می آورد و این بشارت را به مسلمانان می دهد که عاقبت دین مبین اسلام، دین جهانی و غالب خواهد بود و خداوند خودش نیز زمینه تمکین نهایی آن را خواهد چید.

۱. هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله

ولو کره المشرکون (توبه، ۲۲/۹)

دلالت آیه شریفه بر انحصار دین حق، به اسلام روشن است، زیرا اگر همه ادیان یا برخی از آنها مانند مسیحیت و یهودیت در عرض دین اسلام، دین حق الهی بودند، انقیاد و التزام به هریک برای خداوند هیچ گونه فرقی نداشت و همه مطلوب الهی و سالکان صراط مستقیم بشمار می آمدند، در این فرض دیگر جایی برای سخن گفتن از غلبه یک دین خاص و نصرت و تمکین الهی در این زمینه باقی نمی ماند. و خداوند در آیه فوق و آیات بعدی خبر از غلبه دین خاص می دهد که آن را دین حق و غایت بعثت توصیف می کند.

بلی اگر سخن و بشارت اختصاص به ظهور پیامبر و آیین جدیدی داشت و از غلبه دین موعود که توأم با تمکین الهی است، سخنی گفته نمی شد، ظهور دین جدید به معنای نسخ ادیان گذشته نبود، اما آیات فوق در این دلالت ظاهر بل صریح است.

بر عالمان علوم ادبی پوشیده نیست که رجوع ضمیر نصب در «لیظهره» به مرجع نزدیکتر یعنی (دین الحق) و همچنین تاکید غلبه اسلام بر تمامی ادیان که از

الف و لام جنس «الدین» و «کله» استفاده می‌شود، هرگونه شبهه و احتمال دیگر را موهون می‌کند.

۲. این آیه به عینه و بدون هیچ تغییری دوباره در سوره صف آیه ۹ تکرار شده است که تاکید دیگری بردلالت فوق محسوب می‌شود.

۳. هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی باللّه شهیداً (فتح، ۲۸/۳۸)

این آیه نیز به عینه مانند دو آیه قبلی است، با مختصر تغییری در آخر آیه.

### جرح صاحب مقاله بردلالت آیات فوق

آقای خرمشاهی دلیل جرح خود را بردلالت آیات مزبور بر نفی پلورالیزم، اختلاف مفسران در رجوع ضمیر هاء در «لیظهره»، به (دین) یا (رسوله) و همچنین اختلاف و تعدد معانی آیه ذکر می‌کند، چرا که در صورت رجوع ضمیر به «رسوله» معنای «لیظهر» معنای علم و آگاهی خواهد بود نه پیروزی و غلبه اسلام بر تمامی ادیان دیگر؛ و بر فرض رجوع ضمیر به «دین» معنی دیگری غیر از غلبه نهایی اسلام بر ادیان دیگر، مانند عزت اسلام یا غلبه اسلام بر ادیان موجود در جزیره العرب محتمل است. نویسنده محترم با اشاره به معنای ظاهر آیه در معنای غلبه می‌گوید:

«معنای آن لزوماً این نیست که در اینجا مطرح شد و این ظاهرترین معنای متبادر به ذهن از آن است، اما همه مفسران درباره آن اتفاق نظر ندارند، شیخ طوسی از ابن عباس نقل کرده است که «هاء» در لیظهره به رسول [پیامبر اسلام] برمی‌گردد، یعنی تا خداوند به او علم همه ادیان را بیاموزد به طوری که هیچ نکته از آنها بر او پوشیده نماند، مهم این است که چنین معنایی برای ظهور یا اظهار که همراه با «علی» باشد در قرآن مجید سابقه دارد. البته در بیشتر موارد این کلمه به معنای غلبه است، اما یک مورد هم هست که بالصراحت به معنای علم و اطلاع است چنانکه فرماید:

«او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء». نور، ۲۲/۳۱ (یا

کودکانی که هنوز اطلاعی از شرمگاه [یعنی مسایل جنسی] زنان ندارند.<sup>۱۴</sup>

ناقد محترم بعد از نقد دلالت آیات فوق برتشکیل و غلبه حکومت واحده اسلامی برادیان دیگر، خود چنین به تفسیر و تبیین آیه می پردازد:

«یک تفسیر معقول دیگر هم که از آن می توان به دست داد این است که شاید مراد از آن غلبه نهایی توحید بر شرک باشد.»<sup>۱۵</sup>

نتیجه وجود احتمالات و تفاسیر مختلف از آیه را چنین بیان می کند:

«حاصل آن که با ملاحظه این همه معانی مختلف و مقبول که برای این آیه کرده اند، همچنان به سادگی نمی توان گفت در این آیه خبر از غلبه اسلام بر همه ادیان داده شده است.»<sup>۱۶</sup>

در پاسخ به مطالب فوق نکاتی در خور تأمل است.

۱. **خلاف ظاهر:** همان گونه که خوشبختانه مستشکل در کلام خود تأکید

کرده است معنای غلبه «ظاهرترین معنای متبادر به ذهن» است و بناء عقلاء و عقل در تفسیر سخن صاحب سخنی أخذ به ظاهر است، مگر اینکه قرینه ای بر خلاف آن وجود داشته باشد، بر این اساس معنای غلبه معنای ظاهر آیه و قابل احتجاج است مگر این که شخصی قایل به حجیت ظواهر آیات قرآن مجید نباشد. اما باز خوشبختانه آقای خرمشاهی در همین کتاب آن را معتبر و پذیرفته است.<sup>۱۷</sup>

از این رو مخالفت با ظاهر آیه شریفه برای کسی که هم صغرا (اصل ظهور آیه در معنای غلبه) و هم کبرا (حجیت ظواهر) را می پذیرد. به صرف وجود احتمالات دیگر نمی تواند قابل توجیه باشد چرا که احتمالات مختلف در حدی نیستند که ظهور آیه را مخدوش و موهون کنند.

۲. **عدم تناسب با ذیل آیه:** در صورتی که مراد از «لیظهره» علم و آگاهی

باشد، یعنی اینکه خداوند پیامبرش را با دین حق فرستاده و او را بر جمیع ادیان آگاه و مطلع خواهد گرداند هر چند مشرکان آن را نپسندند.

صدر آیه با ذیلش تناسبی نخواهد داشت، برای این که از صرف آگاهی و علم

پیامبر اسلام بر ادیان و مکاتب دیگر مشرکان هیچ گونه اکراه و انزجاری ندارند بلکه آنچه آنها را عصبانی و جریحه دار می کند [که در این موارد از کلمات مانند

اکراه استفاده می شود] پیشرفت اسلام و غلبه و پیروزی آن بر مکاتب دیگر است. در حالی که خداوند در دو آیه، اصرار و تأکید می کند که روزی به خواسته خود (لیظهره علی الدین) جامه عمل خواهد پوشاند هر چند مورد اکراه و دلمشغولی مشرکان گردد. این سیاق کلام، خود گویا در تفسیر «یظهر» است.

۳. روایات متواتر: روایات متواتری وجود دارد که در تفسیر آیه شریفه به معنای ظاهر آن تأکید شده است که این جا ما به یک روایت بسنده می کنیم.

امام علی علیه السلام، در تفسیر خود از «لیظهر» به غلبه اشاره می فرماید، حضرت در تفسیر قرآن که بعد از پیامبر اسلام، اولین مرتبه را دارد و بر امثال ابن عباس نیز مقدم است، در مشاوره عمر با حضرت در جنگ با ایران، می فرماید:

«ان هذا الأمر لم یکن نصره و لاخذلانه بکثرة و لا بقله و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعز و آیده حتی بلغ ما بلغ و طلع حیث طلع و نحن علی موعود من الله حیث قال عز اسمه: الایه»<sup>۱۸</sup>

در عبارت «دین الله الذی اظهره» معنای ظهور، در معنای غلبه استعمال شده است.

۴. عدم تعیین معنای علم: اگر بپذیریم که ضمیر نصب «لیظهره» به «رسوله» نه به «دین» بر می گردد باز نمی توان معنای «لیظهره» را متعین در علم و آگاهی دانست، بل باز در همین صورت نیز معنای غلبه محتمل است، به این معنا که: «خداوند غالب گرداند رسول خود را بر جمیع پیروان ادیان مختلف». تفتازانی در تفسیر خود همین معنا را ذکر می کند.<sup>۱۹</sup>

۵. اما درباره به کار بردن کلمه اظهار در معنای علم، در موارد دیگر از قرآن مجید که مستدل از آن به عنوان تأیید و شاهد ذکر کردند، باید گفت: اولاً در آیه طفل (نور: ۳۱) به کار بردن «لم یظهر» در معنای علم بین مفسران بل عالمان لغت و ادب اتفاق نظر نیست، چنانکه مفسرانی مانند فخر رازی<sup>۲۰</sup>، طبری<sup>۲۱</sup> و علامه طباطبایی<sup>۲۲</sup> و آدبایی چون فراء و زجاج<sup>۲۳</sup>، «لم یظهروا» را به معنای غلبه گرفتند و ثانیاً فرضاً که در موارد متعدد کلمه اظهار در معنا علم استعمال شده است اما در صورتی که آن موجب خدشه و وهن ظهور آیه مورد بحث در معنای غلبه نباشد نمی توان به صرف آن، جرحی بر دلالت آیه وارد کرد.

۶. اما درباره تفسیر پیشنهادی ناقد محترم (غلبه ادیان توحیدی بر شرک) باید گفت که این تفسیر با ظاهر بل صریح آیه مخالف است، چرا که در این آیه خداوند بشارت از غلبه نهایی دینی می دهد که آن را به رسول خود فرستاده است و به این مطلب در آیات متعدد تأکید می کند که یکی از مهم ترین آن آیه بعدی است که ذکر می کنیم.

۷. در پایان بحث برای زدودن هر گونه شبهه ای درباره دلالت آیات فوق، به آیه ای اشاره می شود که بی تردید بر طرف کننده هر شبهه و تردیدی در این موضوع است.

وعدالله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم أمناً (نور، ۵۵/۲۴)

در این آیه شریفه خداوند متعال وعده و بشارت برتری اهل ایمان از بین مسلمانان را در روی زمین و همچنین خبر از غالب آمدن دین مسلمانان و پایان دوران خوف و ترس را می دهد. در این آیه شریفه، به جای تعبیر از غلبه به «لیظهر» که محل شبهه برای بعضی بود، از کلمه «لیمکنن لهم دینهم» استفاده شده است که به نظر نمی رسد با توجه به معنای تمکین و همچنین صدر و ذیل و روح آیه در این باره برای کسی شبهه ای به وجود بیاید.

۱. این مقاله پیشتر در مجله نشر دانش سال ۱۳۷۱، ش ۴، به همین نام چاپ شده است.  
۲. رک: از همین قلم، کافر مسلمان و مسلمان کافر، کتاب نقد، ش ۴. و نیز، کند و کاوی در قرائت های مختلف پلورالیزم. از نگارنده، انتشارات مؤسسه فرهنگ و اندیشه اسلامی، زیر چاپ.

۳. قرآن پژوهی، مقاله همسنخی بین اسلام و اهل کتاب / ۵۴۰.

۴. لازم به ذکر است که آقای خرمشاهی در مقاله ای در همین کتاب به نام «کلمات فارسی در قرآن مجید» که در مقام استقراء کلمات فارسی در قرآن مجید است، به

کلمه فهم هیچ گونه اشاره ای نمی کند.

۵. قرآن پژوهی/ ۵۲۲.

۶. همان/ ۵۴۲، در این باره رک: بقره، ۲/ ۱۳۷. آل عمران، ۳/ ۲۰، نساء، ۴/ ۴۷.

۷. همان/ ۵۴۵.

۸. همان/ ۵۴۶ - ۵۴۵.

۹. رک: شیخ طبری، تفسیر مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۴۸ مائده، ۲/ ۲۰۳، پنج جلدی.

۱۰. رک: تفسیر المیزان، ۵/ ۲۵۲، مؤسسه الأعلمی، بیروت.

۱۱. قرآن پژوهی/ ۵۴۸.

۱۲. همان/ ۵۴۹.

۱۳. همان/ ۵۵۰.

۱۴. همان/ ۵۴۸، جالب است بدانیم که نویسنده در ترجمه قرآن که بعد از دو سال از کتاب فوق

نشر یافته است، به موارد تازه ای از استعمال اظهار در قرآن به معنای علم دست یافته است

(تحریم، ۳/ ۶۶ و جن، ۷۲/ ۲۶)، رک: ذیل آیه ۳۲، توبه، ص ۱۹۲.

۱۵. همان.

۱۶. همان.

۱۷. رک: همان/ ۴۶، مقاله قرآن و قرآن پژوهی.

۱۸. نهج البلاغه، خ ۱۴۶.

۱۹. رک: الکشاف، ۲/ ۲۶۵، ذیل آیه ۳۳ سوره توبه: دارالکتب العربی، بیروت، «لیظهر

الرسول ﷺ علی اهل الأدیان کلهم».

۲۰. رک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۲۳/ ۲۰۹، بیروت، احیاء تراث العربی.

۲۱. رک: شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ۴/ ۱۳۸.

۲۲. رک: المیزان، ۱۵/ ۱۱۲.

۲۳. رک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۲۳/ ۲۰۹.

